لايه هاى تمدن غرب (5)

ليبراليسم (2)

هدى علوى

در سطور پيشين, مطالبى به اجمال درباره ى برخى از اصول و قواعد مهم در ليبراليسم از نظرگاه شما گذشت, اينك با يك ديگر مابقى بن مايه هاى تفكر ليبراليسم را مرور مى كنيم.

4. اصل مشروطيت و قانونconstitutionalism and law) :)

طبق اين اصل اختيارات قوه ى مجريه مشخص, محدود و قانونى بوده و قدرتى كه به آنان واگذار شده است به عنوان امانت محسوب مى شود. بديهى است كه واگذارى اين قدرت:

اولا: مقطعى و موقت است, زيرا هم چنان كه ((جان لاك)) مى گويد, حاكميت يك ملت براى هميشه قابل انتقال به غير نيست;

و ثانيا: فرمان روايان و حكام نبايد از حدود و ثغور قانونى پا را فراتر نهند, به عبارت ديگر, قدرت حاكم يا زمام دار بايد محدود و مشروط به قانون باشد. بر اين اساس, اصل تفكيك قوا در اين نگرش سياسى جايگاه عمده اى دارد. اين اصل كه در نظام سياسى كشورهاى ليبرال نهادينه شده است در واقع راهى است براى جلوگيرى نمودن از قدرت مطلقه ى حكومت.

5. اصل مساوات و برابرى در بهره گيرى از امكانات موجود

ليبراليسم معتقد به برابرى ميان انسان ها است كه اين برابرى به معناى آن است كه:

اولا: همگى در مقابل قانون مساوى هستند;

ثانيا: همه ى افراد حق راى داشته باشند تا بتوانند سرنوشت آينده ى خودشان را تعيين كنند;

ثالثا: حكومت و دولت نيز شرايط و امكانات را به گونه اى قرار دهند كه زمينه ى رشد و تعالى براى همه ى انسان ها فراهم آيد.

6. اصل تساهل و مدارا

بر اساس اين اصل, در هر نظام سياسى حاكم, همه ى اديان, مذاهب و نگرش هاى مختلف مى توانند به نحو آزاد زندگى كرده و به فعاليت هاى اجتماعى, سياسى و... خود ادامه دهند. اين اصل در قوانين اساسى كشورهاى مختلف مشاهده مى شود, به عنوان مثال قانون اساسى كشور فرانسه هيچ دينى را به عنوان دين رسمى كشور اعلام ننموده است. مدارا و تساهل ليبرالى, يك تساهل در حيطه و حوزه ى معرفت شناختى است, يعنى بر پايه ى فردگرايى و كثرت گرايى معرفتى استوار شده است, در عين اين كه تامين كننده ى آزادى فرد نيز مى باشد. اين نحوه از نگرش نتيجه و پيامد اعتقاد به نيك نهادى و عقلانى بودن انسان است كه نوعى تسامح و نفى خشونت را در بنيان هاى معرفتى به جا مى گذارد.

گرايش هاى متفاوت از مكتب ليبراليسم

ليبراليسم از آغاز تا كنون در دگرگونى هاى بسيارى رشد و نمو خود را پشت سر گذارده است كه توضيح آن از نظر خواهد گذشت:

1. ليبراليسم كلاسيك

پس از پيروزى ليبراليسم در عرصه ى سياست, نگرش ليبراليستى در حيطه ى اقتصاد نيز تدوين و تكوين شد كه آزادى فرد در حيات سياسى و اقتصادى مهم ترين پيامد آن محسوب مى شود. مجموعه ى اين دو نحوه نگرش, ليبراليسم نسل اوليه است كه به ((ليبراليسم كلاسيك)) مشهور است. ليبرال هاى كلاسيك به پيوستگى اساسى ميان اصول ليبراليسم با سرمايه دارى آزاد باور داشتند. در حوزه ى سياسى, اين نظريه از افكار ((جان لاك)) سيراب مى شود و در حيطه ى اقتصاد, از مشرب هاى فكرى ((آدام اسميت)) اقتصاد دان انگليسى.

2. ليبرال دموكراسى

در اواخر قرن نوزدهم و آستانه ى قرن بيستم بسيارى از انديشمندان ليبرال, در ليبراليسم افراطى اوليه بازنگرى نموده و در عقايد آنان تجديد نظر كردند. اين نسل از ليبراليست ها ــ كه موسوم به ليبرال دموكرات هستند ــ با لحاظ مسايل مستحدثه ى اقتصادى و سياسى, معتقد به افزايش فعاليت و دخالت دولت براى رفع نارسايى ها شدند. در نتيجه حمايت از ((اقتصاد مختلط)) و فروكاستن از آزادىهاى اقتصادى جزو انديشه ى ليبرالى در اوايل قرن بيستم شد. انديشه ى ((برابرى)) نيز در كنار انديشه ى ((آزادى)) در ايدئولوژى ليبراليسم جان گرفت و بدين سان دولت در فلسفه ى جديد ليبراليسم بايد بكوشد تا حداكثر بهروزى و رفاه و شادى را براى حداكثر مردم تامين كند. اين انديشه ى جديد ليبرالى در ابتداى قرن بيستم مبناى نظرى ((دولت رفاهى)) قرار گرفت, كه به جاى دولت ليبرالى اوليه نشست. اين دولت موظف است كه براى شهروندان, ايمنى, رفاه, امكانات درمانى, بيمه و... را تامين كند. بدين لحاظ مى توان نتيجه گرفت كه در تحول ليبراليسم, ((آزادى منفى)) جاى خود را به ((آزادى مثبت)) سپرد. در ليبراليسم اوليه (كلاسيك) آزادى به معناى امنيت جان و مال فرد از هر گونه دست اندازى خارجى ــ از جمله دولت ــ است, در حالى كه در ليبرال. دموكراسى, آزادى يعنى توانايى انتخاب و برخوردارى از حقوق طبيعى. در اين معنا دولت نيز مسوول است كه مددكار افزايش توان فرد باشد.

3. نئوليبراليسم

در اواخر قرن بيستم و با افول دولت هاى رفاهى و گرايش به سياست هاى ليبراليسم اقتصادى, ناسازگارىهاى ليبراليسم با دموكراسى بارزتر شد. اين گرايش ــ دوباره همانند گذشته ــ بر اين باور است كه اصول ليبراليسم از سرمايه دارى انفكاك نمى پذيرد و اقتصاد بازار آزاد لازمه ى آزادى است. در اين نگاه دخالت دولت در اقتصاد و عدالت توزيعى, مغاير با اصول ليبراليسم و كارى بى حاصل خوانده مى شود. ليبراليسم در اين مورد عمدتا محدود به مفهوم اقتصادى است.

در نهايت و به عنوان تكمله بايد بيان داشت كه نحله هايى چون محافظه گرايى, ماركسيسم, مكتب فرانكفورت (مكتب انتقادى), زمينه گرايى و جامعه گرايى و پست مدرنيسم در مقابل ليبراليسم, انتقادات شديدى را وارد كرده اند.

براى مطالعه ى بيشتر رجوع كنيد به:

ــ آزادى, آيزا برلين; انتشارات خوارزمى.

ــ فرهنگ واژه ها, عبدالرسول بيات; موسسه ى انديشه و فرهنگ دينى.

ــ انديشه هاى سياسى قرن بيستم, دكتر على اصغر حلبى.